



بانوی خرداد

نقدی بر فیلم «بانوی اردیبهشت»

مهستی شاهرخی / پاریس

رخشان بنی اعتماد در مصاحبه با مجله سینمایی «سایت اند ساند»: «...» فیلم نامه را چند ال پیش نوشته بودم و کار ساخت فیلم هم تقریباً همزمان با انتخابات ریاست جمهوری انجام شد. اما مطمئنم اگر آقای خاتمی در این انتخابات پیروز نمی شد این فیلم هرگز روی پرده نمی رفت... از فیلم استقبال خوبی شد و برای چند ماه در سراسر ایران روی پرده بود.»

دارد. و امان از آن صدای ملال آور با ته لهجه ی کرمانی که انشاء
های کلاس سوم دبستان را برای معشوقه می خواند و او هم این
کلمات را تکرارکنان با خود به همه جا حمل می کند حالا مثلاً نمی
شد مکالمات دونفره ی ایندو باهم را پخش کرد؟ یا نمی شد از
یادآوری خاطرات { فلاش بک } استفاده کرد؟ گمان می کنید که از
کیفیت شعری آن { آنهم شعرِ بازاری و بنجلِ فیلم } چیزی کم می
شد؟

۳- فروغ آزاد: بخش فمینیسم اسلامی فیلم که زیر نظر مشاوران
حقوقی و اسلامی و به خصوص همکاران مجله زنان تهیه شده
است، این بخش نظرگاه دولت و جمهوری اسلامی را در مورد
مسئله زن نشان می دهد. برای این بخش از صاحب نظرانی مثل
شهلا لاهیجی، مهرانگیز کار و فائزه هاشمی استفاده شده است.
بخش هایی که فروغ می دود و ورزش می کند (زن و ورزش؟)،
اوقاتی که تنهایی به رستوران می رود، زمانی که تنهایی در
جستجوی راه حلی برای پاسخ دادن به نیازهایش به عنوان یک زن
است، همه ی این بخش ها بسیار حساب شده و با سیاست ویتترین
فرهنگی دولت نوشته شده اند.

۴- فروغ فیلمساز: بخش فیلم های مستندگونه ی سیاه سفید و
ویدیویی را نشان می دهد که متأثر از سینمای کیارستمی هستند و
به اصطلاح مستند های ساختگی «رخشان بنی اعتماد» را می
سازند بسیارند؛ این بخش ها به ورق زدن صفحات مجله زنان می
ماند و به شکلی به فیلم جنبه ی مردمی می بخشد. سینمای پس از
انقلاب از نشان دادن توده های محروم و منفور اجتماع که عناصر به
ظاهر انقلابی فیلم را تشکیل می دهد بهره ی بسیار برده است.
سینمای مردم پسند یعنی نمایش فقر مثل همین فیلم.

۵- و بالاخره فروغ، زنی تنها در آستانه فصلی سرد: مسائل
زندگی فروغ، زنی تنها، زنی چهل و دو ساله، زنی در آستانه ی نیمه
ی دوم زندگی خویش را در بر می گیرد، فروغ سعی می کند که به
زندگی و خواسته های زنانه ی خود بیاندیشد و آن ها را به شکلی
معقولانه حل کند. نهایت تعمق فروغ پاسخ گفتن به سلام آقای دکتر
رهبر است، مردی که از او هیچ نمی دانیم، مردی که رئیس است،
دکتر است، رهبر است، مردی که می تواند معرفی نامه برای زندان
تهیه کند، مردی که می تواند پسر فروغ، مانی را با تلفنی از زندان
کمیته ی منکرات آزاد کند، مردی که وقت و بی وقت به فروغ تلفن می
زند، مردی که بی خبر ناگهان به در خانه اش می آید. راستی این

هنوز فیلم « بانوی اردیبهشت » را ندیده بودم ولی بی اختیار نامش
مرا به یاد نمایش نامه « بانوی سپیده دم » اثر « آخاندرو کارزنا » می
انداخت و از خود می پرسیدم این بانوی اردیبهشت کیست؟ این بانوی
بهاری؟ بانوی ماه مه؟ اول ماه مه؟

در آستانه ی پاییز، این فیلم را با حضور دلنشین «مینو فرشچی» در
نقش «فروغ کیا» دیدم. در « بانوی اردیبهشت»، بهار را ندیدم، تهران
پر بود از برگ های سوخته، برگ های به تاراج رفته، برگریزان و
حضور دائمی خزان مستقر و طولانی. سرتاسر شب را با کلافگی
گذراندم و اگر حالا این ها را می نویسم از سر شادی و شغف نیست
بلکه توضیح دادن حسی است که با دیدن فیلم «بانوی اردیبهشت» به
من روی آورد. برای نشان دادن حالت نامچارم خیلی سریع فیلم را
تحلیل کنم.

این فیلم از لحاظ ساختمانی از چند بخش ترکیب شده است.

۱- فروغ در غروب: این بخش روایت آزادی از زندگی نامه ی «فروغ
فرخ زاد» است. انتخاب نام فروغ، زنی تنها، زنی فیلم ساز،
مستندساز، با عشق بی پایانی به شعرش و هم چنین به پسرش، زنی
با وابستگی عاطفی بسیار به مردی که رئیس اوست و ماجرایشان بی
شباهت به ماجرای « فروغ فرخ زاد » و «ا. گ.» نیست همگی عناصری
هستند که یادآور زندگی نامه ی «فروغ فرخ زاد»، زن محبوب شعر
معاصر ایران است و ماجرایش می تواند هم پر فروش باشد و هم
مردم پسند.

۲- فروغ نامه ها: بخش شاعرانه و انشاء نویسی و شعر خوانی و
نامه نگاری و تلفن بازی های آبی فیلم را در بر می گیرد. این بخش
از ملال آورترین و سطحی ترین و غیرواقعی ترین بخش های فیلم
است. آدم هایی که هر روز همدیگر را می بینند ولی برای هم نامه می
نویسند و به هم تلفن می زنند تا نامه هایشان را پای تلفن برای هم
قرائت کنند. این بخش را می توان « برخورد نزدیک از نوع سوم » نام
نهاد. ساختمان این بخش بدون توجه به نوع زندگی افراد و شرایط
سنی آنها تنظیم شده است. گویی برای جلب تماشاگران جوان
ناچاریم رمانتیزم رقیق دبیرستانی پسند را به فیلم و شخصیت های
بالا تر از چهل سال و پر مشغله اش تزریق کنیم. بعضی از این قطعات
آنقدر بد و آبی است که آن ها را می توان نامه های رخشان به
خودش دانست. نامه ها، تلفن ها، دسته گل، ورود ناگهانی دکتر رهبر
در برابر خانه ی فروغ در شب تولد فروغ همه تخیلات زنانه ای
هستند که با واقعیت دنیای مردانه ای که می شناسیم تناقضی کامل

مرد، این رهبر، این رهبر جدید کیست؟

۶- تهران و رفاه مردم پسند: لوکس بازی لوس فیلم، تهران و اتومبیل رانی در اتوبان های بزرگ همراه با موزیک پاورتی، دو موش دست آموز خانواده، چای لیپتون برای صبحانه، خوراک قارچ برای شام، نامه هایی با پاپیون قرمز، دفتر خاطراتی ملوس و... از سوسولیزم افراطی فیلم باز هم بگویم یا تا همین جا کافیست؟! از نکات جالب فیلم اینست که فیلم سازان ما در جهانی لوکس، رنگی و کاتالوگی زندگی می کنند و در محلات فقیرنشین از فقر فیلم سیاه و سفید ویدیویی می گیرند!

فروغ، زنی که در سال ۱۳۷۶ (به روی کار آمدن دولت خاتمی؟)، ۴۲ ساله می شود. زنی که در بیست و چند سالگی عشق و انقلاب را تجربه می کند. زنی که از این پیوند پسری بیست ساله (فرزند انقلاب، نسل انقلاب) دارد. زنی که همچون مام وطن نگران آینده ی فرزند خویش است. زنی که نمی خواهد فرزندش ترکش کند و به خارج از کشور، پیش پدرش (تبعیدی انقلاب؟) برود. طبیعی است که مام وطن نمی گذارد که پسر جوانش که حاصل انقلاب است به پیش پدر تبعیدی اش بپیوندد.

در پایان می توان با قاطعیت گفت که بانوی اردیبهشت، نه بانوی آذر ماه است و نه بانوی مهر ماه. نه بانوی بهمن ماه و نه بانوی تیر ماه. فروغ کیا، بانوی خردادماه است. چهره ای ساختگی و ترکیبی، تلفیقی از مجموعه ای مردم پسند از سوی فیلمسازی سیاستمدار برای تماشاگر، چراکه بانوی فیلم ساز می خواهد بانویی برای تمام ماه ها و همچنین برای تمام فصل ها و صحنه ها باشد.

به خوبی می دانیم که فروغ کیا، نوپر کردانی نیست. یادمان هست که در فیلم روسری آبی، نوپر کردانی، دختری کارگر و فقیر مخفیانه به همسری صاحب کارخانه که مردی بیوه و بسیار مسن تر از او بود در می آمد. این طوری مسئله ی فقر، اختلاف طبقاتی و اختلاف سنی با صیغه ای محرمانه حل می شد. نکته ی مشابه و مثبتی که بین این دو زن وجود دارد، رنج زنان از رابطه ای پنهانی است، این زنان تلاش می کنند تا با مطرح کردن مسئله و علنی کردن این پیوندهای مخفیانه سهم خود را از آزادی دریافت کنند.

نکته ی منفی فیلم در پیشنهاد کردن مسئله صیغه های پنهانی است. البته به خاطر داریم که نوپر کردانی سرانجام پس از شش ماه از ادامه ی این رابطه ی مخفیانه سرباز می زند و همه چیز را رها می کند، در حالی که فروغ کیا پس از تعمقی طولانی تلفن بازی را از سر می گیرد و از این رابطه ی پنهانی سر باز نمی زند، تنها تفاوت اینست که این بار فروغ است که آگاهانه و با تصمیم قبلی شماره را می گیرد.

فروغ کیا کیست؟ دکتر رهبر کیست؟ آیا فروغ کیا مام وطن نیست؟ آیا مام وطن عمیقاً به عشق رهبر نیازمند است؟ راستی پس از آنکه مام وطن (بانوی اردیبهشت) سلام گرم رهبر (آقای

خردادماه) را با سلامی گرمتر پاسخ گفت، چه خواهد شد؟ آیا او هم مثل نوپر کردانی صیغه ی رهبر بزرگ خواهد شد؟ فروغ، نامی لبریز از نور و روشنایی، زنی تنها که پس از جدایی از شوهرش با دکتر رهبر (و نه دکتر رهبر) آشنا شده است و از این آشنایی سخت خشنود است، فروغ که به عشق نیازمند است و این نیاز را با تلفن ها و نامه های دکتر رهبر (و نه حاج آقا رهبر؟) پر میکند، فروغ، نور و روشنایی و امید متجلی شده در پیکره ی انسانی که زن است، کسی که در ابتدای فیلم در دفترش جمله ای از رومان رولان حک می کند: «انسان بودن، هدیه نیست، حقی است واگذار ناشدنی»، فروغ که با چنین شعار بزرگوارانه ای زندگی می کند و در حد توان خویش تلاش می کند که همه را به هم برساند و برای همه ی اطرافیان خویش مفید باشد و به دل همه راه برود، فروغ در آستانه ی نیمه ی دوم زندگیش سرانجام اظهار می کند که به ارزش های جنگ و انقلاب احترام می گذارد. فروغ موفق می شود برای آزادی پسرش، او را با کارگزاران حکومت آشتی بدهد، و در پایان پس از تعمقی طولانی به آقای رهبر، (رهبر بزرگ؟) دوباره به گرمی با سلامی پاسخ دهد. اگر فروغ کیا در پایان، پس از تعمقی طولانی و غور بسیار بر این رابطه ی دیرینه و

غیررسمی به تصمیمی نهایی می رسد و عملی غیرمتداول انجام می داد که نمایانگر این باشد که او زنی است که بر روی پاهای خود ایستاده است و می تواند بدون این که سایه ی مردی بالای سرش باشد به زندگی ادامه بدهد، این فیلم می توانست به ایده های فمینیستی نزدیک باشد. ولی فروغ کیا پس از تعمقی طولانی و بی جواب گذاشتن تلفن ها و پیام های دکتر رهبر، ناگهان گوشی را برمی دارد و شماره ی دکتر رهبر را می گیرد و به گرمی به او سلام می گوید، چراکه نیاز به این دارد که سایه ی رهبری بر سرش باشد. نتیجه اینست که ما باز برمی گردیم به همان نقطه ی اول. البته شاید این سلام گرم و این شماره گرفتن از جانب فروغ را بشود آغازی برای افشای این رابطه و علنی کردن رابطه پنهانی ایشان تلقی کرد.

مانی و نسل جوان: در کنار فروغ زندگی پسر بیست ساله اش، مانی، جوانی پشت کنکوری را می بینیم که بیخود و بی جهت در جشن تولدی دستگیر می شود، مانی که جوانی غرب زده با ظاهری قرتی است، مانی که حتا زیر ابروانش را برداشته، مانی که سخت در مورد مادرش غیرتی است و نمی تواند حضور مرد دیگری را در زندگی مادرش تحمل کند، مانی که با آمدن دکتر رهبر به خانه شان در شب تولد مادرش چنان خشمگین می شود که اشک ریزان می گریزد، مانی ناگهان مشتتس های ملوسش بالای چشمان پاسدار مسلح بادمجان می کارد، و در پایان بنابر توصیه مادر نمونه اش برای کسب آزادی خویش با پاسدار کمیته دست دوستی می دهد.

رخشان بنی اعتماد در مصاحبه با مجله سینمایی « سایت اند ساند» گفته است: «... فیلم نامه را چند ال پیش نوشته بودم و کار ساخت فیلم هم تقریباً همزمان با انتخابات [ریاست جمهوری] انجام شد. اما مطمئنم اگر آقای خاتمی در این انتخابات پیروز نمی شد این فیلم هرگز روی پرده نمی رفت... از فیلم استقبال خوبی شد و

برای چند ماه در سراسر ایران روی پرده بود.» (نقل قول از هفته نامه ایران جوان ، سال دوم، شماره ۷۷، ۱ بهمن ۱۳۷۷، ص ۳۳)

ساخته شدن فیلم همزمان با انتخابات و امکان قرار دادن چند صحنه از درگیری مردم با عوامل حکومتی و مطرح کردن و اعتراض به محدودیت های آزادی های فردی برای زنان و جوانان در فیلم عوامل محبوبیت فیلم هستند وگرنه فیلم به عنوان سینما در سطحی نیست که ماندنی باشد و یا حاوی نوآوری و ابداعی باشد. راز پرفروش بودن فیلم و محبوبیت فیلم در همان چند صحنه است، یعنی که مردم بیشتر در جستجوی بیان مشکلات و مسائل خود هستند و از این نظر است که فیلم از لحاظ جامعه شناسی جالب می شود. چون اگر در نظر بگیریم که مانی نماد نسل جوان و فروغ مظهر زنان است، یعنی همان دو گروهی که همه ی امید و آیشان را به پای خاتمی گذاشتند، حالا در این فیلم این دو گروه سریع حضور خود را نشان می دهند و از او تقاضای دریافت آزادی های فردی و احترام به حقوق انسان ها را دارند. سلام گرم فروغ به رهبر و دست آشتی مانی به سوی پاسدار کمیته بیانگر راه حل نهایی است که از جانب بانوی فیلم ساز به ما داده می شود. پیام فیلم ممکن است برای ما قانع کننده نباشد و بسیار سطحی به نظر برسد، ولی همین پیام و چهره ی به ظاهر مردمی، همین نگاه بانوی فیلم ساز کفایت تا فیلم را که از همه ی عناصر مردم پسند و انتقادهای سازشکارانه ترکیب شده است به فیلم پرفروش و مردم فریبی تبدیل کند. فراموش نکنیم که سینمای انتقادی با سینمای انقلابی و متفکرانه تفاوت فاحشی دارد. همانطور که گنجشک زرد با قناری خوش آوا تفاوت دارد. تفاوتشان در عمق مسئله و کیفیت است دیگر!

فیلم بیشتر به فیلم تبلیغاتی، حزبی، انتخاباتی نزدیک است تا به هنر هفتم. باید گفت که علیرغم محبوبیت و فروش و تبلیغاتی که درباره اش صورت گرفته، علیرغم هیاهوی بسیاری که بر سر این فیلم به راه انداخته اند، فیلم از لحاظ هنری فاقد نوآوری است. باید افزود که از لحاظ مفهوم نیز این فیلم درهای جدیدی را به روی افق های ذهنی بیننده باز نمی کند. البته این را نباید فراموش کرد که این فیلم و به خصوص فیلم «آژانس شیشه ای» اسناد معتبری هستند که نمایانگر کمتر شدن فشار سانسور در نحوه ی ارائه فیلم در دوره ی خاتمی هستند.

در پایان می توان با قاطعیت گفت که بانوی اردیبهشت، نه بانوی آذر ماه است و نه بانوی مهرماه. نه بانوی بهمن ماه و نه بانوی تیرماه. فروغ کیا، بانوی خردادماه است. چهره ای ساختگی و ترکیبی، تلفیقی از مجموعه ای مردم پسند از سوی فیلم سازی سیاست مدار برای تماشاگر، چراکه بانوی فیلم ساز می خواهد بانویی برای تمام ماه ها و هم چنین برای تمام فصل ها و صحنه ها باشد. بانویی زیر سلطه ی عاشقانه و مخفیانه ای به رهبر عزیز! بانویی که علیرغم اینکه از خانواده ی « بنی اعتماد» است هیچ گونه اعتمادی به او ندارم. در فکر اینم که آیا سلام بانوی خرداد - ببخشید - سلام بانوی اردیبهشت بی طمع نیست؟ فکر می کنم تا همین جا باید کافی باشد مگر نه؟